

ندای بازگشت

پاسخی به «تاریک‌ترین درس مولانا» – برای دختر ایران

Jørn André Halseth



سارای عزیز

این نامه پاسخی است به ویدیوی تاریک‌ترین درس مولانا: چگونه بدترین دشمن خود می‌شویم از سارا – دختر ایران: روایت او از حکایت پادشاه و وزیر از دفتر اول مثنوی مولانا. هر نقل‌قولی از او در این نامه، برگردانِ امینِ سخنانِ خودِ او از همان ویدیوست. آیات کتاب‌مقدس عیناً از ترجمهٔ قدیم فارسی (POV) آورده شده‌اند.

سپاس برای این حکایت. آن را زیبا و صادقانه روایت کردی: گفתי که این داستان را در روزهای جنگ در کشورت خواندی، آنگاه که خانواده‌ها را می‌دیدى که بر سر واژه‌ها و عنوان‌ها از هم می‌گسستند و وزیرِ مولانا را در همهٔ آن بازمی‌شناختی. من نیز چنین. خودیِ پرجاذبه، رنجِ ساختگی برای خریدن اعتماد، نجوای پنهانیِ جان‌شینی، گله‌ای که خود را می‌درد – این افسانه نیست. اما آنچه مرا به تأمل واداشت این بود: پیروان عیسی دربارهٔ درست همین مرد، به‌صورت مکتوب، دوازده قرن پیش از مثنوی هشدار یافته بودند. پولس، در وداع با مشایخ افسس:

Acts 20:29-30 POV · زیرا من می‌دانم که بعد از رحلت من، گرگان درنده به میان شما درخواهند آمد که بر گله ترحم نخواهند نمود، و از میان خود شما مردمانی خواهند برخاست که سخنان کج خواهند گفت تا شاگردان را در عقب خود بکشند.

وزیر مولانا همان گرگِ پولس است، به قلم پارسی. و این، پرسشی را بر خودِ حکایت برمی‌گرداند: اگر آن متن رسیده، آمدنِ گرگ را پیشگویی کرده است، پس آن متن ساختهٔ گرگ نبود. کتابِ تحریف‌شده، تو را از تحریف‌گرِ خویش برحذر نمی‌دارد.

آنجا که حکایت بر خود می‌شورد

چارهٔ تو – و چارهٔ مولانا – گوشِ درون است. خود چنین گفتی:

مقصود او از پنبه نهادن در گوشِ حس این است که از تکیه بر حواس پنجگانه دست بکشی. برای یافتن راه، به دادهٔ بیشتری نیاز نداری. به جای آن، آن حسِ دل را تیز کن، زیرا دلِ تو از پیش همه‌چیز را می‌داند.

Rumi's Darkest Lesson ,Sara – Daughter of Iran ---

اما به حکایتی که بازگو کردی بنگر. صدها هزار تن، شش سال با دلِ خود مشورت کردند و دلشان او را بر تخت نشاند. دل، رسواگرِ آن فریبکار نبود؛ دری بود که او از آن درآمد. انبیای اسرائیل این در را می‌شناختند:

Jeremiah ,17:9 POV · دل از همه‌چیز فریبنده تراست و بسیار مریض است
کیست که آن را بداند؟

و با این همه، مولانا در این خطا نمی‌کند که چیزی در ما ندای بازگشت را می‌شنود. نی بریده از نیستان به راستی می‌نالد. سلیمان سرشتِ این درد را هفده قرن پیش از مثنوی نوشت و برای آن واژه‌ای ویژه به کار برد:

Ecclesiastes ,3:11 POV · او هر چیز را در وقتش نیکو ساخته است و نیزابدیت را در دل‌های ایشان نهاده، بطوری که انسان کاری را که خدا کرده است، از ابتدا تا انتها دریافت نتواند کرد.

ابدیت – olam ^{H5769} – نهاده در دل. این اشتیاق، راستین و کشتهٔ خودِ خداست. اما آیه را تا پایانش بخوان: دل، اشتیاق را در خود دارد، نه نقشهٔ راه را – «بطوری که انسان دریافت نتواند کرد.» نی می‌تواند بنالد، اما نمی‌تواند خود را به نیستان بازبرد. اگر دل از پیش همه‌چیز را می‌دانست، درد نمی‌کشید.

نه چراغی در میان چراغ‌ها – پسر

و نزدیک به پایان، همان نتیجه‌ای را گرفتی که حکایت برای آموختنش ساخته شده بود:

حقیقت این است که حقیقت را می‌توان در بسته‌های گوناگون پیچید و در زمان‌های گوناگون به دست کسان گوناگون سپرد. حقیقت هرگز در دست یک تن نیست.

Rumi's Darkest Lesson ,Sara – Daughter of Iran ---

اینجا هسته سخن است و آن را نرم نخواهم کرد. اگر حقیقت هرگز در دست یک تن نیست، آنگاه عیسی درباره خویش به خطا رفته است – زیرا او گفت حقیقت، درست همانجا ایستاده است. حکایت به او جایگاهی می‌دهد که او هرگز نپذیرفت: «عصر عیسی، نوبت او که نقش را بگیرد؛ او جان موسی بود» – چراغی در سلسله چراغ‌ها. کتاب مقدس خط را درست در سوی دیگر می‌کشد. انبیا، آری – بسیار، و در زمان‌های بسیار – اما آنگاه چیزی از گونه‌ای دیگر:

POV 1:1-2, Hebrews · خدا که در زمان سلف به اقسام متعدد و طریق‌های مختلف بوساطت انبیا به پدران ما تکلم نمود، در این ایام آخر به ما بوساطت پسر خود متکلم شد که او را وارث جمیع موجودات قرار داد و بوسیله او عالمها را آفرید؛

نه پیامبر بعدی، بلکه پسر – که به وسیله او عالم‌ها را آفرید. و آنگاه که خود عیسی از پیروانش پرسید – «شما مرا که می‌دانید؟» – بنگر که او چه را خجسته خواند و بنگر که گفت این دانستن از کجا می‌آید:

POV 16-17, Matthew · شمعون پطرس در جواب گفت که «تویی مسیح، پسر خدای زنده!» عیسی در جواب وی گفت: «خوشابحال توای شمعون بن یونا! زیرا جسم و خون این را بر تو کشف نکرده، بلکه پدر من که در آسمان است.

بر آن جمله دوم درنگ کن، زیرا پاسخ سراسر معرفت‌شناسی مثنوی است: حقیقت عیسی از «خود برتر» بیرون کشیده نمی‌شود – جسم و خون این را کشف نکرده – پدر آن را آشکار می‌کند. گوش درون این دانش را نمی‌سازد؛ آن را دریافت می‌کند. و آنچه دریافت می‌کند، ادعایی است که هیچ چراغی را یارای گفتنش نیست:

POV 14:6, John · عیسی بدو گفت: «من راه و راستی و حیات هستم. هیچ‌کس نزد پدر جز به وسیله من نمی‌آید.

شهادت – وزیر، وارونه

و اکنون سخت‌ترین ضربه، که استدلال نیست، بلکه صفی از شاهدان است. باز بنگر که وزیر تو دروغش را چگونه بنا کرد: مثله شدن خود را صحنه‌سازی کرد – زخم‌های دروغین، رنج ساختگی – تا برای آنچه خود می‌دانست دروغ است، اعتبار بخرد. حال رسولان را نقطه به نقطه، وارونه، در برابر او بنه. آنان زخم‌های خود را صحنه‌سازی نکردند؛ زخم‌های راستین خوردند – زندان، تازیانه، مرگ – و آن را نه برای طومارهایی که در خلوت به دستشان داده شده باشد، بلکه برای آنچه به چشم خود دیدند و به دست خود لمس کردند بر جان خریدند:

POV 1:1-3, First John · آنچه از ابتدا بود و آنچه شنیده‌ایم و به چشم خود دیده، آنچه بر آن نگریستیم و دستهای ما لمس کرد، درباره کلمه حیات. و حیات

ظاهر شد و آن را دیده‌ایم و شهادت می‌دهیم و به شما خبر می‌دهیم از حیات جاودانی که نزد پدر بود و برما ظاهر شد. از آنچه دیده و شنیده‌ایم شما را اعلام می‌نماییم تا شما هم با ما شراکت داشته باشید. و اما شراکت ما با پدر و با پسرش عیسی مسیح است.

پطرس آن را به صریح‌ترین زبان می‌گوید – و بنگر که درست روش وزیر را نام می‌برد، تا آن را واپس زند:

Second Peter, 1:16 POV · زیرا که در پی افسانه‌های جعلی نرفتیم، چون از قوت و آمدن خداوند ما عیسی مسیح شما را اعلام دادیم، بلکه کبرایی او را دیده بودیم.

افسانه‌های جعلی – این همان دوازده طومار است. پیروان وزیر برای تناقض‌هایی مردند که دروغ‌گویی در گوششان نجوا کرده بود. رسولان مردند چون حاضر نشدند شهادت خود را درباره‌ی مردی پس بگیرند که پس از خالی‌شدن قبرش با او صبحانه خورده بودند. آدمیان برای دروغی که باورش کرده‌اند می‌میرند؛ وزیر خود گواه است. اما آدمیان برای دروغی که خود ساخته‌اند نمی‌میرند – برای پطرس نه تختی در کار بود، نه مالی، نه هاله‌ی عزلت‌نشینی؛ تنها صلیبی از آن خودش. و شهادتی که به خون مهر کردند «آموزگاری نورانی» نبود. توما بود، بر زانو، دست در زخم‌ها:

John, 20:28 POV · توما در جواب وی گفت: «ای خداوند من وای خدای من.»

این همان محکی است که مردم حکایت تو نزدیک بود به کار گیرند و کنار نهادند – «صبر کن، این آن نیست که عیسی به ما آموخت.» به پیروان او هرگز نگفتند وزیران را با «خود برتر» بسنجند. گفتند او را با انجیل رسیده بسنجند – علنی، بر شهادت شاهدان، و ثابت، تا هیچ نجاواری هرگز نتواند دوازده نسخه‌ی خصوصی از آن پخش کند:

Galatians, 1:8 POV · بلکه هرگاه ما هم یا فرشته‌ای از آسمان، انجیلی غیر از آنکه ما به آن بشارت دادیم به شما رساند، اناتیم باد.

در این ندا، پدری هست

سخنت را با آن بیت ندای بازگشت به پایان بردی و باور دارم که آن را می‌شنوی – باور دارم مولانا نیز می‌شنید. اما ندای بازگشت پژواکی در درون خود نیست و حقیقت میان همه‌ی آنان که هنوز زاده نشده‌اند پراکنده نیست. در حکایتی که عیسی از بازگشت گم‌شده به خانه گفت، پدر در انتهای راه نمی‌ایستد تا سرگشته خود راه را بیابد:

Luke, 15:20 POV · در ساعت برخاسته به سوی پدر خود متوجه شد. اما هنوز دور بود که پدرش او را دیده، ترحم نمود و دوان دوان آمده او را در آغوش خود کشیده، بوسید.

حقیقت در جاده دوید. حقیقت چهره‌ای دارد، و زخم‌هایی، و نامی.

دربارهٔ همان یک واژه که سلیمان به کار برد پژوهشی نوشته‌ام – عولام، ابدیتِ نهاده در دل، همان دردی که مثنوی از آن سرشته است: کجاها می‌آید، چه چیز را مهر می‌کند و به کدام راه اشاره دارد. خواندنش رایگان است، به فارسی و به انگلیسی: عولام به فارسی · Olam به انگلیسی. بیا و ببین.

How this was made

This is the author's own work. It was composed with [junifye](#) and an AI assistant, drawing its Scripture and original-language work (Greek, Hebrew, cross-references) from [Darash](#) (Hebrew darash, "to seek, inquire, study"), a tool and reference work for the Bible in its original languages.

A gift of support — [Stripe](#)



Scan to read this book online